

طبقه کارگر و پیراه های  
"واردات بی رویه" و  
"حمایت از صنایع داخلی"



گفتگو با کوروش مدرسی



# طبقه کارگر و بیراهه "واردات بی رویه" و حمایت از صنایع داخلی"

گفتگوی رادیو پرتو با کورش مدرسی

این متن ادیت شده گفتگوی رادیو پرتو با کورش مدرسی است که به همت اسرار قوچی سرا پیاده شده و توسط مصاحبه شونده ادیت شده است. فایل صوتی این گفتگو در <http://www.koorosh-modaresi.com> قابل دسترسی است.

**رادیو پرتو:** می‌خواستیم در مورد بحران اقتصادی از چند زاویه گفتگو کنیم. یکی به طور انتزاعی تر مفهوم اقتصادی این بحران چیست و سوابق آن در سطح ایران و جهان چگونه است. بعد سراغ طبقه سرمایه دار، حاکمین جمهوری اسلامی برویم و بعد هم طبقه کارگر را سراغ بگیریم و زیر نره بین قرار بدهیم.

از یک قضاوت کلی شروع کنیم. در عرض چهار سال گذشته چهارصد میلیارد کالا وارد ایران شده است و بخش مهمی از کالاها مستقیماً زیرپای تولیدکننده داخلی را خالی میکند. چون ارزانتر است. در نتیجه کارخانه‌ها تعطیل می‌شود و کارگر بیکار می‌شود.

معادله ساده‌ای به نظر می‌آید. می‌شود گفت که با ورود کالاها، نمی‌شود مخالف بود ولی نولت باید حداقل مسئولیت داشته باشد که جلوی واردات بی رویه را بگیرد. این‌تر به نظر سر راست می‌آید قضاوت شما چگونه است؟

**کورش مدرسی:** ببینید، مساله صادرات و واردات کالای ارزان به قدمت خود سرمایه داری است. سرمایه داری بر این اساس میگردد و عمل میکند. تر ساده‌ای که شما هم مطرح کردید چاه و پلی است که به قدمت سرمایه داری در مقابل طبقه کارگر قرار شده است و یکی از دلایل توجیه ناسیونالیسم است. بخشی از بورژوازی با این تر ساده منفعت خود را به عنوان منفعت جامعه و منفعت طبقه کارگر به خورد همگان میدهد.

اگر به مانیفست کمونیست، نوشته‌ی مارکس و انگلس، که جزو اولین اسناد تبیین جامعه‌ی سرمایه داری است، مراجعه کنید، ببینید که در آنجا یکی از مشخصات بارز جامعه سرمایه داری را همین میدانند. میگویند که کالای ارزان تولید شده در سرمایه داری دیوار چین را پایین

اگر داستان سرمایه داری ملی و مترقی خرافه کمونیسم بورژوازی دوران انقلاب ۶۷ بود، امروز بخش مهمی از کمونیسم بورژوازی ما اصلاً قائل به سرمایه داری بودن ایران نیست. یک سر اساسی انتقادش به جمهوری اسلامی این است که رژیم متعارف سرمایه داری نیست و اگر متعارف شود از انقلابی گری او کم میشود.

برای نشان دادن اینکه سرمایه داری بودن ایران چه نقشی در دنیای واقعی این‌ها دارد، فرض کنید فلاں حزب چپی معتقد باشد که اصولاً ایران فنودالی، برده‌داری، سرمایه داری ملی، سرمایه داری غیر متعارف، "نظام اسلامی" و یا سرمایه داری است. چه تغییری در تاکتیک‌ها و تبیین این‌ها از جامعه وجود می‌آید؟

کارگر به عنوان یک قشر محروم و بدبخت، همان طور که احمدی نژاد و سبزه‌ها آن‌ها را می‌بینند، البته در هر حال وجود دارد. اما فنودالی یا برده‌داری دانستن ایران چه تغییری در تاکتیک‌ها، تبیین‌ها و سیاست‌های این‌ها میدهد؟ فرض کنید رژیم ایران عین رژیم طالبان است. تاکتیک‌ها همین میبود که امروز هست. برای این‌ها اعلام سرمایه داری بودن ایران قسم ای است که برای "بستن دهن آقا" میخورند و گر نه هیچ مابه‌ازا عملی در تاکتیک و تبیین آنها از جامعه ندارد. سرمایه داری بودن ایران نه در تحلیلشان، نه در تاکتیکشان، نه در حرفشان، نه در تبیین شان از اتفاقات جامعه، نه در هیچ چیز دیگری متجلی نمیشود. دنیا آن‌ها به رژیم و ضد رژیم، خوب و بد، مردم و ضد مردم و اخیراً انسان و حیوان تقسیم شده است. برایشان سرمایه داری حکومت حیوانی است و سوسیالیسم حکومت انسانی. این از ابتدائی ترین داده‌های تفکر بورژوازی عقب تر است.

من فکر میکنم طبقه کارگر باید تبیین خودش را نه از اینها، بلکه از مارکس و از لنین و از منصور حکمت بگیرد. باید روی پای خودش به ایستد. دنیا را از منظر طبقه خود نگاه کند. راه پیشروی تشکیل صف مستقل طبقه کارگر و اصرار بر مطالبات این طبقه است نه فاطمی کردن حساب دهقان و زمیندار و دکان دار و هنرمند طلا پنجه با مردم و خلق و غیره با طبقه کارگر. طبقه کارگر در هر تحولی در جامعه ذی نفع است و طبقه کارگر بیش از همه طبقات دیگر در تحولات دمکراتیک و تأمین و تضمین آزادی‌های سیاسی ذی نفع است. اما نفع طبقه کارگر در این تحولات با نفع سایر طبقات متفاوت است. این را باید هضم کرد و به خود آگاهی طبقه کارگر تبدیل کرد.

می‌آورد. می‌گوید اگر هیچ توپخانه و لشکر مغولی نتوانست طولانی مدت دیوار چین یا هر حصار ملی و اقتصادی را در هم بشکند، تولید انبوه کالای ارزان سرمایه‌داری هر حصار اقتصادی را پائین می‌آورد. این واقعیت دنیای سرمایه‌داری است. این واقعیت تولید سرمایه‌داری است. این منطق بر "عقل در چارچوب تولید سرمایه‌داری" است. مخالف آن رفتار کیند جامعه را علیه خود بسیج می‌کند. جامعه تشنه نعمات زندگی است و تولید انبوه سرمایه‌داری بیش از هر شکل پیشین این نعمت را برای بشر قابل دسترس می‌کند، درست به دلیل انبوه و ارزانی آن. این قدرت شیوه تولید سرمایه‌داری است.

جامعه‌ای که در چارچوب رابطه‌ی سرمایه‌داری دارنده زندگی می‌کند موتور محرکه اش تولید سود و افزایش نرخ سود است. نه عاشق تولید است و نه عاشق صادرات یا واردات. اگر سود اورتز باشد، کالای ارزان‌تر را وارد می‌کند.

می‌خواهم بگویم که این یک منطق داده‌ی جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری از یک طرف منشاء ثروت و رفاه و فراهم کردن امکان دسترسی توده وسیعی از مردم به نعماتی که در دوره فئودالی یا اصولاً تولید آن‌ها ممکن نبود و یا آنقدر گران بود که جز عده معدودی به آن دسترسی نداشتند، است و از طرف دیگر همین سرمایه‌داری منشاء استثمار شدیدتر، منشاء بیکاری و همچنین منشاء تشدید رقابت و دعوای درون بورژوازی است.

سرمایه‌داری وحدت این دو پروسه متضاد است. همان گونه که کاپیتال و مانیفست هم توضیح می‌دهند، وفور نعمت را انقیاد تام و تمام طبقه کارگر و وجود ارتش بزرگی از بیکاران تأمین می‌کند. این واقعیت دنیای ما در انگلیس، آمریکا، در چین و ایران و همه جهان است. فقدان یک درک درست مارکسیستی از نظام سرمایه‌داری می‌تواند هر کارگر را به گمراهی بکشاند و به او تصویر غلطی از جامعه و چگونگی کارکرد آن بدهد. پایه ذهنی بقای خرافات جنبش‌های بورژوازی در ذهن طبقه کارگر، از جمله همین فهم نادرست از سرمایه‌داری و نحوه کار آن است.

**رادبو پرتو: اما در واقع اگر به قدمت سرمایه‌داری نگاه کنیم دفاع از بازار داخلی در مقابل بازار خارجی یا هجوم کالای خارجی هم به خود قدمت سرمایه‌داری است و این می‌شود نشان داد که باعث رشد صنایع در کشورهای مختلف شده است آیا اینطور نیست؟ و حقانیت به این مسئله نمی‌دهد؟**

**کوروش مدرسی:** ولی مگر ما وکیل رشد صنعت بطور کلی هستیم؟ رشد صنعت داریم تا رشد صنعت. ما مدافع رفاه و علیه بیکاری و استثمار هستیم. رشد صنعت، در چارچوب سرمایه‌داری، بدون وجود ارتش عظیم بیکاران، بدون انقیاد طبقه کارگر ممکن نیست. سرمایه‌داری تنها بر عرق و خون طبقه کارگر میتواند رشد کند. برای بورژوازی که رشد صنعت اتوماتیک وضع او را بهبود می‌بخشد، رشد صنعت و آرزوی صنعتی شدن یک هدف در خود است و جذبیه دارد. برای کارگری که مرغ سفره عزا و عروسی سرمایه‌داری است، رشد صنعت در چارچوب سرمایه‌داری صورت مساله نیست. چه خاصیتی دارد؟

کارگر نیست. یکی از دلایل عدم اتحاد میان کارگران بیکار و شاغل شاید همین است. چرا کارگران مثلاً هفت تپه را نمیشود جلو اداره کار در تهران جمع کرد و دنیا را روی سر گذاشت؟ زورمان نمیرسد؟ چرا کارگران کیان تاپیر و قند اقلید و هزار و یک صنعتی که به این وضع دچار است را هم به عنوان کارگر جمع کرد و دنیا را روی سر گذاشت؟ چرا نمیشود همان لیست مطالباتی را گرفت؟ عملی نیست؛ باور کنید از جمع کردن کارگری که با مبارزه خود تضمین کرده دولت به سرمایه‌دار سوبسید بدهد عملی تر است.

این البته کار میخوره، اتحاد میان رهبران و فعالین کارگری را میخوره و مهمتر از همه آگاهی و زلال دیدن کل منطق جامعه سرمایه‌داری بر اساس یک مارکسیسم رفیق نشده و ملی و همه خلقی نشده را میخوره.

**رادبو پرتو:** به سوال آخر میرسم، میخوایم به جریانات سیاسی اپوزیسیونی که خوششان را متعلق به طبقه کارگر میدانند اشاره کنم. این جریانات هم مساله "واردات بیرونی" یک موضوع جا افتاده است. یا اگر تخفیف بدهیم، آنرا اغماض می‌کنند. جریاناتی هستند که از آن به عنوان یک سیاست تئولبرالیستی جمهوری اسلامی اسم می‌برند و این مباحثات داعی در مورد سرمایه‌داری ملی و مترقی هم پشت سر دارد. می‌خواستم در این مورد (بیرسم که فضای ضد رژیم، جمهوری اسلامی شکنجه‌گر و غیره چه اندازه بر واقعیت‌های سرمایه‌داری جامعه سایه انداخته است؟

**کوروش مدرسی:** ببینید، جمهوری اسلامی شکنجه‌گر است، ضد زن است، عقب‌مانده است، مستبد و جنایتکار است. طبقه کارگر هم تنها طبقه‌ای نیست که از این جنبه‌های جمهوری اسلامی زجر می‌کشد. طبقات دیگر هم هستند که البته معضلی پایه‌ای طبقه کارگر را ندارند و تنها ندارند، بلکه در حفظ سلطه سرمایه‌بر کارگر ذی نفع هستند. اما علیه این ستم‌های و جنبه‌های جمهوری اسلامی، قوی یا ضعیف، مبارزه می‌کنند. طبقه کارگر هم در این میدان هست و باید پیشتر این مبارزات باشد.

اما وجود طبقه بورژوا در این میدان مبارزه به بخشی از آنها مجال می‌دهد تا جهان بینی خود را به طبقه کارگر هم قالب کند و یا تلاش کند بقیولاند. در نتیجه این جریانات بورژوازی بطور سیستماتیک و بنا به منفعیت طبقاتی شان ماهیت سرمایه‌داری بودن جمهوری اسلامی را (که بعلاوه موقعیت متمایز طبقه کارگر را هم برجسته می‌کند) "به فراموشی می‌سپارند" و یا بهتر است بگویم اصلاً نمی‌بینند. برای این‌ها "همه کارگر اند"، مردم یک صف واحد وبا منفعیت واحد در مبارزه علیه جمهوری اسلامی هستند و با برایشان بحث در مورد منفعیت کارگر متعلق به بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی است.

بخش اعظم چپ ایران به این دسته تعلق دارند. به همین دلیل ما به آن‌ها عنوان عمومی کمونیسم بورژوازی را داده‌ایم. مهم نیست هر کس به خود چه می‌گوید. مهم نیست که خود را طرفدار طبقه کارگر و زحمتکشان میدانند. دعوا در پایه همان است که در مجلس جمهوری اسلامی هم جریان دارد، گیرم که به "زبان چپ".

رادپو پرتو: بخشی از ژورنالیسم پوزیتیو و اپوزیسیون رسمی در جامعه ایران بسیار رک و دریده می‌گویند که دستمزد کارگر در ایران بالا است و به همین دلیل واردات زیاد شده است. اگر کارگر دستمزدش پایین بیاورد، اگر دولت حداقل دستمزدها را پائین بیاورد، اقتصاد راه می‌افتد.

اما اینجا اجازه بدهید وارد یک بحث دیگر بشویم. اعتراضات کارگری کارگران نیشکر، کیان تابر، و غیره مطرح است. سوالی که مطرح می‌شود این است که اگر سنگر کارخانه را ول کنیم آن دستمایه‌ای که برای اعتراض داریم را هم از دست می‌دهیم. بالاخره وقتی نیشکر هفت تپه داتر است امکان جمع کردن و اعتراض کارگری هم بیشتر است. اگر این سنگر را رها کنیم، مثل کارگران بیکار و از هم گسیخته می‌شویم و حتی اعتراضات امروز را هم نمی‌توان پیش ببرند. این استدلال موجه نیست؟

**کوروش مدرسی:** نه اصلاً موجه نیست. ببینید، معلوم است که سنگر کارخانه مهمترین سنگر طبقه کارگر است ولی این استدلال چند رکن دارد که همه نادرست اند.

اولاً - کارخانه جانی نیست که در آن مردم کار میکنند و یا در آن ماشین آلات هست. کارخانه محل تولید سرمایه‌داری و سود است و درست به همین دلیل اعتراض کارگری و نرس از تعطیل کار، و لذا توقف سود، اهم تحت فشار قرار دادن سرمایه دار است. وقتی سرمایه دار قرار است با مبارزات ما و از سفره ما صنعتش را روی پا نگاه دارد ما چه اهم مبارزه‌ای علیه او داریم؟ خلق سلاح کامل هستیم. در دنیای واقعی این سیاست کل امکان مبارزه را از کارگر میگیرد. سرمایه‌داری که به ضرب مبارزه کارگران و باج‌گیری از جامعه صنعتش را باز نگاه داشته، با اولین اعتراض کارگری میگوید "باشند میبندیم!" "برایم سود ندارد!" کارگر که در صنعت سود ندهد که نمیتواند مبارزه کند. این موقعیت هزار بار از کارگر بیکار موقعیت بتری به کارگر برای اعتراض میدهد. تا حرف بزند فوراً به رخش میکشند که برو خدا را شکر کن که کار داری!

ثانیاً - این استدلال نمیتواند استدلال یک رهبر کارگری باشد. کارگر و رهبر کارگری مبارزه را برای هدف معین و برای پیروزی میکنند. جمع کردن کارگران در جلو دفتر نیشکر هفت تپه، در حالی که اصلاً امکان ذره‌ای اعتراض به سرمایه دار نیست، تنها میتواند به عنوان سازمان دادن یک آکسیون معنی داشته باشد. جمع می‌شویم، آژیناسیون میکنیم، با دولت درگیر می‌شویم، کارگر متحد تر و آگاهتر میشود. این تنها میتواند استدلال یک خرده بورژوازی ماجراجو باشد. کارگری که در چنین موقعیتی گیر کرده باشد اولاً جمع نمیشود. ثانیاً، با کسی دعوا نمیکند، ثالثاً قبلاً کلا تسلیم سرمایه دار شده و دیگر افقی برای مبارزه ندارد. خرده بورژوا مبارزه را برای قهرمانی و برای رزمندگی آن میخواهد. کارگر آن را برای بهتر کردن زندگی میخواهد و با دیدن افق و امکان پیروزی انجام میدهد. این استدلال هم توهم است و هم کارگری نیست. این استدلالی است که بر اساس یک تصویر خروده بورژوازی از مبارزه کارگری استوار است.

ثالثاً - چون کارگر بیکار غیر متشکل است کارگر شاغل باید تسلیم بورژوا شود؟ این هم بر این تصویر تکیه دارد که کارگر فقط در کارخانه کارگر است. در محله و در بیرون کارخانه دیگر

بعلاوه هیچ جامعه سرمایه‌داری ای نه توانسته است که طولانی مدت دور خود حصار بکشد و از تولید کم سود ده داخلی حمایت کند و نه اگر این کار را هم کرده است توانسته رشد مهمی بکند. به سرانجام بلوک شرق و ملل های سرمایه‌داری دولتی نگاه کنید عاقبت این کار را میبندید.

شما از بحران حرف زدید. گرچه بحران در جامعه ی ایران یک شکل دارد در جامعه ی آمریکا شکلی دیگر. گرچه بحران جهانی را داریم و بحرانی که ناشی از جمهوری اسلامی است. اما اینها اشکال مختلف و چهره‌های مختلفی از بحران در سرمایه‌داری هستند. باید برای خودمان روشن کنیم که اساس این بحران چیست و هسته اساسی که همه بحرانهای سرمایه‌داری در آن شریک هستند کدام است. اگر این کار را نکنیم نتنها متوجه مکانیسم عمل‌کرد سرمایه‌داری نمیشویم بلکه به قضاوت اخلاقی در مورد سرمایه‌داری خوب و بد می‌افتیم.

آن چیزی که ماهیت بحران در دنیای سرمایه‌داری را تشکیل میدهد بحران سود‌آوری سرمایه است. آنچه که مارکس به آن گرایش نزولی نرخ سود میگوید. این گرایش خود حاصل‌گره خوردن موفقه های بسیار متنوع و پیچیده تولید و گردش در سرمایه‌داری است. اما نزول نرخ سود بطور پیوسته اتفاق نمی‌افتد. سرمایه‌داری مکانیسم های مختلفی برای ممانعت از تحقق آن دارد. اما سرانجام، بطور ادواری، و ظاهر ناگهانی، گرایش نزولی انبار شده همچون یک بهمین یا یک دریاچه پشت سد، سد ها را میشکند و سرانبر می‌شود و نزول نرخ سود با همه قدرت متحقق میشود. سود‌آوری سرمایه‌داری می‌کند و برای سرمایه‌داده تولید و گردش در چارچوب موجود نفع چندانی ندارد. نمیتواند سود لازم یا کافی را متحقق کند، کالا با قیمت های موجود، و در نتیجه با نرخ سود موجود، فروش نمیرود. در نتیجه در اوج انبار شدن کالا، کالاها برای بخش اعظم جامعه قابل دسترس نیست چون وسعش نمیرسد. حتی در اوج وجود سرمایه اضافی، دسترسی بخش مهمی از بورژوازی به سرمایه و پول محدود میشود. بانک ها به بحران میخورند.

در بحران سرمایه‌داری مساله این نیست که مثلاً آدم گرسنه محتاج نان و لباس و سایر نعمات زندگی وجود ندارد. مساله این نیست که کالا وجود ندارد. مساله این است که فروش و تولید این کالاها سود لازم را ندارد. در نتیجه سرمایه‌دار نان تولید نمی‌کند یا نانی که تولید کرده "گران است" و فروش نمی‌رود، سود آن متحقق نمی‌شود.

می‌خواهم بگویم که هسته بحران سرمایه‌داری، همه جا، بحران سود‌آوری سرمایه است. گرچه کشمکش میان بخش‌های مختلف بورژوازی بر سر تقسیم ارزش اضافی یا تقسیم سود میان خود جز لاینجزای نظام سرمایه‌داری است، اما در دوره های بحران این نزاع بشدت تشدید میشود، بشدت سیاسی میشود. هر بخش بورژوازی تلاش میکند که در این نزاع بخش مهمتری از جامعه و بخصوص طبقه کارگر و زحمتکشان را به دنبال خود بکشد.

بخشهایی از سرمایه‌داری می‌خواهند حصارهایی درست کنند، قیمت ها و نرخ سود را بالا نگاه دارند و خودشان را حفظ کنند. یک نمونه از این حصارها، حصارهایی است که به اسم "صنعت ملی" قد علم میکنند و می‌خواهد واردات محدود شود تا بتوانند سودآوری شان را در



در چارچوب موجود و به تسلیم بی قید و شرط طبقه کارگر و فداکاری این طبقه برای رشد صنعت ملی تضمین کنند. این سیاست بلاواسطه برداشت طبقه کارگر از ثروت جامعه را کاهش میدهد، فقر، ناامنی و استثمار بیشتری را به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه تحمیل میکند

امروز البته نفس جهانی شدن وسیع سرمایه (گلوبالیزاسیون) طی ربع آخر قرن بیست و قرن بیست و یک این گرایش را تضعیف کرده است. همه میدانند که خارج از بازار جهانی سرمایه داری آینده چندان برای هیچ سیستم سرمایه داری ممکن نیست. بورژوازی در همه جای دنیا الان احتیاج به سرمایه دارد، صدور سرمایه از قرن بیست تا حالا نرم عادی عملکرد سرمایه در تمام جهان بوده است. پدیده ای که لنین به تفصیل در بحث امپریالیزم آن را تبیین میکند. دنیای ما دنیای سلطه سرمایه مالی است. گذشته از اینکه در آمد مدیران نهاد های سرمایه داری غالباً از سود آن نهاد مستقل است، امروز سرمایه دار صاحب صنعت ظرف چند دقیقه میتواند سهام این صنعت کم سود ده را بفروشد و سهام صنعت بیشتر سود ده را آن سر دنیا بخرد. سرمایه دار، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، هیچ تعلق خاطر و وابستگی به صنعت خاص، جز سود ندارد.

در جدال میان سرمایه داران بخش های مختلف سرمایه داری سیاست های متفاوتی را پیش میگیرند. بعضی از آنها طرفدار باز کردن همه درها به روی کالاها هستند و بخش های غیر سود ده تر میخواهند امکان رقابت را کمتر بکنند. طرفدار محدود کردن ورود کالا میشوند. با پیچیدن این مساله در این بسته بندی بورژوازی دعوای درونی خود بر سر نحوه حل بحران سرمایه داری و تجدید تقسیم سود و ارزش اضافی میان خود و این واقعیت که تولید انبوه نعمت در جامعه را همراه با انقیاد و بدبختی توده ممکن است را همه آنها زیر فرش مخفی میکنند. یکی می گوید تقصیر این است که از خارج وارد میکنند یکی می گوید نه از خارج وارد کنید ارز انتر است.

مبارزه با این وضعیت و مقابله با آن بدون تشخیص این واقعیات ممکن نیست. بدون یک تبیین عمیقاً مارکسی از عملکرد سرمایه داری و بحران آن راه خروج و حتی راه دفاع از خود در مقابل این بحران را از چشم طبقه کارگر مخفی مینماید و طبقه کارگر به ساگی قربانی فریب های سیستماتیک و تاریخی این یا آن بخش بورژوازی میشود..

**رادیو پرتو : مساله "واردات بی رویه" و وضعیت بحرانی امروز مشخص جمهوری اسلامی ایران؛ قضاوت شما چگونه است؟**

**کوروش مدرسی:** در این مورد توضیح دادم. ببینید، جامعه ایران یک جامعه ی سرمایه داری است. معیشت و امکانات همه ما از کاتال یازار تأمین میشود. هر کدام از ما جنسی را می خریم که ارز انتر است؛ مطابق نرم جامعه سرمایه داری. این که ساخت کجا است و کدام کارگر در کدام گوشه از جهان آن را ساخته است مهم نیست. مهم نیست آنجا اسمش را گذاشته اند ایران یا چین. قدرت سرمایه داری در این است کالای ارزان تولید میکند و هر کسی مطابق "عقل سلیم" در جامعه سرمایه داری میخواهد اجناس ارزان تر باشند تا زندگی بهتری داشته

جای دیگری در جهان تولید کرده است. آنجا سرمایه دار فعلاً اجازه داده است که "مثل آدم کار کند". آیا خواست ما این است که، بجای ما، او را روانه کشاورز بیکاری کند؟

تأکید میکنم این خاصیت این یا آن سرمایه دار نیست. سرمایه دار هر جا سود بیشتر باشد آنجا میرود می آورد. مهم نیست "وارد میکند"، "صادر میکند"، "سفته بازی و بورس بازی" میکند یا "تولید میکند". سرمایه دار نه این قضاوت های اخلاقی را دارد و نه این معیار ها را. با اینکه ما بگوئیم شکر وارد نکنید، بگذارید شکر گرانتر از آنچه که در بازار هست فروش برود، معنی اش این است که دولت تضمین کند که صاحب سرمایه از جیب جامعه آنقدر سود اضافی میرود که نرود در صنایع شکر آمریکای لاتین سهام بخرد. این باج دادن به سرمایه دار است که نباید ما را استثمار کند.

ماندن سرمایه دار در قند اقلید، وقتی که این صنعت سود کافی نمیدهد، تنها به این شرط ممکن است که صاحب کارخانه از جیب من و شما و طبقه کارگر تأمین می شود. و تازه کارگر آمریکای جنوبی هم که جر می نکرده است. تا مغز استخوان استثمار می شود و ما میخواهیم که از نان خوردن بیفتد، بیکار شود؟

این راهش نیست. باید متحد شد، باید خواست هائی که حداقل سنگر را در مقابل هجوم لجام گسیخته سرمایه برای ما میسازد را درست کرد. باید از مطالبات حداقل ده شکل کارگری حمایت کرد. باید آن ها را خواست. و گر نه استیصال ما را به جانی نمیرساند. در غیر این صورت ما، بردگان مزدی، مجبور می شویم از سرمایه داران، یعنی برده داران، دفاع کنیم.

ما چرا باید، از سفره مان، به سرمایه داری که میگوید اینجا برای من سود کافی ندارد می روم سرمایه ام را جای دیگری که سود بیشتری میدهد بکار می اندازم باج بدهیم؟ قدم بعدی چیست؟ برای اینکه سود طرف بالا برود ساعات کار را داوطلبانه زیاد کنیم؟ دستمزدهایمان را پایین بیاوریم؟ رضایت بدهیم که دولت از بهداشت و بیمه و همه خدمات جزئی که میدهد بزند تا سرمایه دار سود کافی برده؟ راهی که کارگر را اینگونه در کنار سرمایه دار قرار بدهد او را به تسلیم کامل میکشاند. کارگر حاضر می شود با نصف پول کار کند، به خفت تن بدهد، کارگر حاضر می شود قیمت شکر یا پارچه و یا سنگ قبر دو برابر بشود به شرطی که کار داشته باشد. این راه در رفتن از این مخصصه و از این برگی که سرمایه داری بر طبقه کارگر تحمیل کرده است نیست. راه ابدی کردن آن است.

راه درست این است که دست سرمایه دار را، تا آنجا که ممکن است، از زندگی مان کوتاه کنیم. این هم با حرف و نصیحت نمیشود باید زور داشت باید مبارزه کرد. باید متحد بود. به نظر من مطالبات حداقلی که ده شکل کارگری، از جمله سندیکای کارگران هفت تپه، صادر کرده اند، نقطه شروع بسیار خوبی است. باید طبقه کارگر را حول آن جمع کرد. راه دیگری نیست. باید به سرمایه دار گفت هر جانی که می خواهید سرمایه تان را کار بگذارید. تا آنجائی که به من کارگر مربوط می شود من این مطالباتم است. من باید بیمه بیکاری داشته باشم، کار کنتراتی نکنم، کار فصلی و پیمانی نکنم، همه کارگرها رسمی باشند، همه بیمه بازنشستگی داشته باشند، همه کارگرها باید بتوانند فارغ از دغدغه مالی، بچه هایشان را به مدرسه و دانشگاه بفرستند، همه بهداشت و درمان رایگان داشته باشند. و غیره. حالا شما می خواهید بروید شکر تولید کنید یا موشک، فعلاً مساله نیست.

تماماً پوچ، خیالی و خرافه است. رویکردی که پایه انواع جریانانات "کارگر پناه" بورژوازی است.

تنها راه این است که طبقه کارگر وجود خود، چه در قالب کشور ایران و چه در قالب جهانی، را بشناسد، بداند که منفعت او در مقابل منفعت کل بورژوازی قرار میگیرد، بفهمد که راه و سیاست او متمایز از همه بورژوازی است، بفهمد که منفعت طبقه کارگر در ایران نمیتواند در مقابل منفعت طبقه کارگر چین، اسرائیل، فلسطین، آمریکای لاتین و غیره قرار بگیرد. بداند که هرکس که راهی را پیش پای او میگذارد که این خاصیت را ندارد فریبکار است.

**رادپو پرتو:** شما بحث را به سمت طبقه کارگر و خواسته‌های آن منتقل کردید. اجازه بدید اینجا چند سوال مطرح کنم. نیشکر هفت تپه را مثال زدید برای برای من مثال گویایی است. سال هزار سیصد و هشتاد و سه صدوده هزار تن تولید داشته است. سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت یازده هزار تن. و در این فاصله پنج هزار کارگر از آنجا اخراج شده‌اند و بی خانمان شده‌اند. پنج هزار و پانصد نفر بقیه که باقی مانده‌اند بیش از چهار هزار آن‌ها کارگر فصلی هستند و از آن هزار و پانصد نفر و بقیه سالهای سال دستمزد دریافت نکرده‌اند. در کنار این تولیدات کارخانه‌های مجاور مثل الکل سازی و کاغذ سازی تعطیل شده است. قویترین سندیکای کارگر در ایران در هفت تپه شکل گرفته است. چه به کارگرها نگاه میکنید و چه به سندیکای آن نگاه میکنیم همگی خواهان مبارزه با واردات بیرویه هستند. یکی از خواسته‌های مهم آنها است. این داستان در مورد تولیدکننده، چای، پروفیل سازی، کیان تابر، کشت و صنعت شمال و غیره همگی صادق است.

اجازه بدهید من نقل قولی را از یک کارگر برانجان بخوانم. در گزارشی است از کارخانه قند اقلید، کارگری که بغض گلوش را گرفته است می‌گوید "بعد از هفده سال کار مستمر به همراه چهار نفر دیگر از همکارانم اخراج شدیم". این کارگر در حالی که کارفرمای خودش را آدم خوبی می‌شناسد دلیل این اخراجها را واردات بیرویه شکر اعلام میکند و میگوید مثل آدم زندگیمان را میکشیم تا اینکه عده‌ای از خدا بیخبر برای اینکه در کاخ زندگی کنند و بچه‌هایشان ماشین آخرین مدل سوار بشوند خانه و زندگی کارگرهای بیچاره را بر باد دهند. این کارگر با انتقاد شدید از شعارهای دولت نهم میگوید وزارت بازرگانی مجوز واردات شکر میدهد تا عده‌ای سرمایه‌دار سرمایه‌دار تر شوند و پولهای کلان به جیب میزنند اما به فکر کارگران بخت برگشته نیستند. شما خطاب به این کارگر چه می‌گویید؟

**کوروش مدرسی:** می‌گویم رفیق عزیزم این منطق جامعه سرمایه‌داری است. این ناشی از طمع این یا آن سرمایه‌دار نیست. سرمایه‌دار تا وقتی شما برایش به اندازه کافی سود تولید می‌کند اجازه میداد "مثل آدم کار کنی". وقتی سود کم بدهید، مثل حیوانات کم سود، شما را روانه کشتارگاه میکند. راه بیرون رفتن از این مصیبت دائم طرف این سرمایه‌دار در مقابل آن سرمایه‌دار گرفتن نیست. لابد جنسی ارزانی که اینجا فروش می‌رود را کارگر دیگری در

باشد. کارگر هم در بازار به همین شیوه خرید میکند. سعی میکند کالای ارزان تری را بگیرد. این مکانیسم بطور منظم چه در داخل یک کشور و چه در بازار جهانی صنایعی که نمیتوانند کالای ارزان تولید کنند و به اصطلاح رقابت کنند را از میدان بدر میکنند. همراه این از میدان بدر شدن، البته موج بیکاری است که دام گیر کارگران این صنایع میشود. همین بیکاری و فشار به طبقه کارگر خود یکی از مکانیسم‌های بالابردن نرخ استثمار و سود آور تر کردن تولید است. مثلاً در قرن نوزدهم اکثر صنایع نساجی ایران و هند توسط صنایع نساجی انگلیس ورشکست شدند که مارکس به تفصیل راجع به آن توضیح داده است. کما اینکه امروز هم صنایع چینی نساجی‌ها را در همه دنیا ورشکست کرده‌اند. می‌خواهم بگویم که وقتی ارزان است من و شما می‌رویم و می‌خریم و این منطق دنیا است نمی‌شود با این "منطق" در افتاد. طرفداری از بالا رفتن قیمت‌ها کل جامعه و حتی طبقه کارگر را در مقابل شما قرار میدهد.

دعوی سرمایه‌داران بر سر اینکه کالا وارد بکنند یا نکنند برای بهبود زندگی طبقه کارگر نیست. اساساً بر سر تقسیم سود است. این دعوایها بر سر مقولات حاشیه‌ای در جامعه سرمایه‌داری است که در آن بخش‌های مختلف بورژوازی تلاش میکند توجه طبقه کارگر را بخود جلب کند، آن‌ها را پشت سر خود بسیج کند. باید مانورهای سیاسی و این دعوایها را از واقعیت خود سرمایه‌داری جدا کرد.

می‌شود به دقت توضیح داد که چرا اقتان دنبال محدودیت واردات و یا حمایت از صنایع داخلی در عمل طبقه کارگر را کت بسته تحویل سرمایه‌داری میدهد و این طبقه را فلاکت زده تر میکند.

**رادپو پرتو:** برویم سراغ جمهوری اسلامی و این مفاهیم را بیشتر بشکافیم. امروز یک شکاف بزرگ در جمهوری اسلامی شکل گرفته است. جناحی، که مشخصاً می‌شود گفت اصلاح طلبان، بیشتر از هر کسی محبوب، به نوعی با طرفداری از طبقه کارگر و زحمتمکشان، مساله اشتغال را پیش کشیده‌اند و پرچمدار این شده‌اند که باید جلوی واردات بیرویه را گرفت. آمارهای انشینی منتشر می‌شود. مقالاتی که در سایت خانه کارگر منتشر می‌شود وضعیت بسیار درآور طبقه کارگر را با دقت تشریح میکنند. و باید این را اضافه کرد طیف وسیعتری این واردات را به "افزاده‌هایی" که چوب حراج به صنایع داخلی زده‌اند و پول‌های کلان باآورده را دارند مربوط میکنند. اخیراً هم در مجلس صد و شانزده نماینده اعتراضیه‌ای را در این مورد منتشر کردند. پرچم جلوگیری از واردات بیرویه و دفاع از اشتغال بلند شده است. اینها چقدر منفعت طبقه کارگر را در خود دارد؟

**کوروش مدرسی:** اینها هیچ کدام منفعت طبقه کارگر را نمایندگی نمی‌کنند. اینها دعوای درون خودشان را دارند نمایندگی میکنند. تا آنجائی که به جناح سبز مربوط است، این صرفاً مانور سیاسی است برای جلب طبقه کارگر.

"چوب حراج زدن" از آن اصطلاحات بورژوازی عقب افتاده در مسابقه تقسیم سود است. بلاخره هرچه را که در بازار می فروشند به قیمت بازار به فروش میرود. اگر حراج می شود مثل هر جنس دیگری لابد مانده و دیگر سود بده نیست.

باید از این ها پرسید که می شود توضیح بدهید که چرا جنسی که در چین تولید می شود از جنسی که در ایران تولید می شود ارزان تر است؟ و مهمتر اینکه چگونه میخواید جنس تولید شده در ایران را به همان قیمت به بازار بفروشید؟ یا میخواید قیمت ها را بالا ببرید تا اداره صنایع داخلی "صرف" داشته باشد؟

اگر جواب این سوالات را بدهند آن وقت متوجه می شوید که منفعت طبقه کارگر را از سوراخ این دعوا دنبال کردن کارگر را بیشتر به خاک سیاه می نشاند.

محدودیت واردات حتماً وضع بورژوازی که صنایعش سود نمیدهد را بهتر میکند اما اولاً این بهتر شدن از سفر خالی طبقه کارگر تأمین می شود و ثانیاً ادامه کار نیست. دوره گزارری است برای کشیدن طناب کلفت تر از گرده طبقه کارگر.

مهمتر اینکه قابل دوام نیست. بلاخره شما نمی توانید در کشور بغلی نان برنج کیلویی مثلا هزار تومان باشد و در ایران کیلویی سه هزار تومان. کالای ارزان تر این سد ها را در هم می شکند. قاچاق توسعه پیدا میکند، اعتراض عمومی علیه این تفاوت قیمت بالا می رود. نمایشود در عراق، پاکستان، دبی، روسیه، آذربایجان، ترکیه و در همه جا برنج به قیمت بازار جهانی مثلا کیلویی هزار تومان باشد و در ایران کیلویی سه هزار تومان. یا شکر مثلا کیلویی هزار تومان باشد و اینجا چهار هزار تومان. خود طبقه کارگر علیه این تفاوت قیمت ها میشود. چون اگر امروز هم متواند یک کیلو برنج یا شکر بخرد فردا، با بالا رفتن قیمت ها، دیگر برنج و شکر از سبد مصرفی او حذف میشود. و همه کالاهای دیگر هم به همین سرنویشت دچار میشوند. صنایع داخلی میمانند اما سفر طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه خالی تر اینکه هست میشود.

مکانیسم بازار قیمت ها را بلاخره تر از میکند. با سرمایه داری میشود به جنگ سرمایه داری رفت. این مهمترین درسی است که طبقه کارگر از مارکس باید بیاموزد.

شکل ظاهری و مقبولی که به این دعاها و سیاست ها میدهند فرمول دوشین طبقه کارگر و مردم زحمتکش است. برای اینکه شما را مجبور میکنند بروید شکر را به چهار برابر قیمت بخرید، کارگری که خودش در کارخانه شکر کار میکند یا در نیشکر کار میکند مجبور می شود همین کار را بکند. شکر و برنج که گران شد همه چیز گران می شود. نفت که گران شد همه چیز گران می شود. کارگری که در شالیزار کار میکند و دارد برنج می کارد ظاهراً کارش را حفظ می کند اما برنج و اکثر مایحتاج زندگی از سفره اش حذف میشود. آن کسی که سود میرد صاحب صنعت برنج است. چون اوست که سه هزار تومان مایه تفاوت را به جیب میزند. کارگران خود دادشان در میباید که چرا برنج آنجا ارزان است و اینجا گران؟ انوقت است که مجبورش میکنند تا برای پایین آوردن قیمت برنج دستمزدش را پایین بیاورد، ساعت کارش را زیاد کند، از بیمه و درمان و بازنشستگی صرف نظر کند، مدرسه و درمانگاه و آب و خیابان نخواهد و غیره. این اتفاقی است که هر روز همه جا دارد می افتد.

بورژوازی این است که طبقه کارگر را وارد این دعوا میکند. جرم "خانه کارگر" این است که برنی گردد و بگوید این مطالباتی که ده تشکل داده اند مطالبات ما است، ما اینها را می خواهیم.

**رادیو پرتو:** این سوال را در مقابل شما قرار میدهند که اگر فردا حکومت در دست شما، طبقه کارگر، قرار بگیرد آن وقت دیگر نمی توانید به فکر خود کفایتی صنایع و استقلال تولیدات کشاورزی و همه صنایعی که می توانند استقلال خود را حفظ کند بی تفاوت باشید. مگر ننشین هم همین کار را نکرد؟

**کوروش مدرسی:** نه! ننشین مطلقاً این کار را نکرد. اگر طبقه کارگر قدرت را بگیرد تولید برای سود را برمی اندازد، نه نفس تولید را. سرمایه داری به جامعه قبولانده که تنها شکل تولید نعمات زندگی تولید برای سود است. شما یک سرمایه دار از مسلمان تا مسیحی یا بی خدا، از چینی تا انگلیسی از آروگوئه تا آرژانتین تا ایرانی و اسرائیلی تا هر جا به من نشان بدهید که به خاطر منافع جامعه از سودش بگذرد. مثل این است که از کسی بخواهیم که نفس نکشد. سرمایه داری یعنی تولید برای سود. در منطق سرمایه داری سود آوری مقدم بر همه چیز است. سرمایه ای که سود نبرد، یا سود به اندازه کافی نبرد، موجودی است که نفس نمیکشد. سرمایه داری که بگوید که این طور نیست دارد دروغ می گوید. مطلقاً دروغ می گوید.

اگر اقتصاد دست خود طبقه کارگر باشد مبنای آن رفیع نیاز های جامعه است. انسان منشاء ثروت است. نفس کار انسان منشاء ثروت و رفاه است. از نظر بورژوازی انسان بیکاری که در جامعه ول میگردد و تنها وقتی مفید می شود که مورد استثمار سرمایه قرار بگیرد. عدم مفیدیت انسان در این نیست که چیز مفیدی تولید نمیکند. در این است که سود تولید نمیکند. یا شاید باید گفت تنها چیز مفید از نظر سرمایه داری سود است و تولید "فیزیکی" مساله تبعی ای است که از این نیاز به تولید سود ناشی میشود.

انقلاب کارگری بنیاد این تولید برای سود را برمی اندازد. تولید برای رفیع نیازمندی های جامعه میشود. ما هر چیزی که نیاز داشته باشیم تولید میکنیم، چه سود کافی داشته باشد یا نداشته باشد. در اقتصاد ما اصولاً پول و سود وجود ندارد. اگر داروی سرطان و هزار درد بی درمان سود هم ندهد ما آن را تولید میکنیم. جامعه ای که در آن هرکس می تواند به اندازه احتیاجش از ثروت جامعه برداشت کند، جامعه ای که در آن هرکس به اندازه توانش کار میکند.

امروز در آفریقای جنوبی چیزی حدود بیست درصد جمعیت به ویروس ایدز مبتلا هستند. ولی چون فقیر هستند، بیمارستان درست کردن ندارد، تولید داروهای این بیماری سود ندارد، تا جایی رسیده که رئیس جمهور قبلی آن اساساً ارتباط ایدز با ویروس HIV را منکر شده است. پولها را میراند خرج باشگاه و کلوب و هزار چیز دیگر که سود دارد میکنند. مه این است که بدانیم این یک تصمیم اخلاقی نیست. من و شما هم اگر سرمایه ای داشته باشیم جانی آن را کار می اندازیم که سود بیشتری بدهد. این منطق دنیای ماست. کسی که سرمایه داری را از سر اخلاقیات و عدم توجه به نیاز های جامعه مورد نقد قرار، مارکسیست نیست. نمیفهمد که "نیش عرق نه از ره کین است، اقتصاد طبیعتش این است". طرفدار عرق بی نیش می شود که



در مقابل صنایع چینی و آمریکای جنوبی نوعی از ناسیونالیسم ایرانی است استدلال میکنند. متأسفانه بخشی از کارگر و زحمتکش هم این خرافات را قبول می‌کند. بخشی تقصیر را از ترکها میدانند، بعضی از افغانی‌ها، بعضی از خارجی‌ها.

جنسی که از ترکمنستان وارد کرده اند کارگر ترکمن تولید کرده است که مثل کارگر ایرانی استثمار می‌شود و زندگیش از قبل تولید این‌ها میگذرد. کار میکند. ما هم خریدیم و مصرف میکنیم. امپوارم کسی نمیرد که سنگ قبر احتیاج داشته باشد. ولی، من و شما اگر بخوایم برویم برای کسی سنگ قبر بخریم میرویم آن‌که ارزان است (و غالباً جنسش بهتر هم هست) را می‌خریم. این منطق دنیای سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری سوبسید را به سرمایه‌دار میدهد نه به کارگر. حاضراند به دکان دار و دهقان و همه اینها سوبسید بدهند به شرطی که سوبسید شامل سرمایه‌کلان هم بشود. کی حاضر است به طبقه کارگر سوبسید بدهد؟ کی حاضر است به کارگر بیمه بیکاری و همان مطالباتی که در بیانیه مطالبات پایه‌ای که چندین تشکل کارگری امسال تصویب کردند را بدهد؟

ایا بهتر نیست، همانطور که کارگران آگاه میخواهند، بگذارند جنس ارزان از هر جا وارد شود و بجای این سیاست‌ها، به همه بیمه بیکاری مکی، باز نشستگی بدهند، همه کارگران را رسمی کنند، قرارداد موقت کار را ممنوع اعلام کنند و غیره؟ این کار را نمی‌کنند. چون نفع سرمایه‌داری در این نیست. چون سود را پایین می‌آورد.

واقعیت این است که صنعتگری که دوره اش تمام شده و دارد از رده خارج میشود یا دهفانی که به فلاکت افتاده است جامعه و تولید نعمت در جامعه ما را نمایندگی نمیکند. سمنل جامعه توده وسیع جمعیت شهری است که نه هنری از پنجه اش میریزد نه مالکیتی دارد. صبح تا شب می‌رود سر کار کار میکند و تولید میکند و از پنجه های دستجمعی آنها اتومبیل، هواپیما، دستگاه های الکترونیک و چیزهایی به وجود می‌آید که اجداد ما و همشهری های ما در اصفهان و شیراز و سندج و تهران به خواب هم نمیبینند. این هنر طبقه کارگر ایران است و طبقه کارگر دنیا است که دنیای ما را میسازد. چرا باید بریم دنبال مدل سوبسید این یا آن بخش از بورژوازی؟

به نظر من بهترین راه این است که فوراً سند مطالباتی حداقلی که اخیراً تشکل های کارگری تصویب کرده‌اند را قانون اعلام کنند. این در را باز مکنند و فرصتی بوجود می‌آورد تا کارگر و جامعه تکلیف خود را با کل معضلات تولید سرمایه‌داری روشن کند.

باید به بورژوازی گفت که بروید دعوتایان را جای دیگری ببرید. تا آنجا که به ما مربوط است قیمت کالا باید ارزان باشد و رفاه و زندگی مردم در جامعه تضمین باشد. سوبسید را بجای سرمایه‌دار به توده مردمی که کار میکنند بدهید. به آنها بیمه بیکاری و خدمات درمانی بدهید. از صندوق همین سوبسید ها کار بیمانی، موقت و کنتراتی را ممنوع کنید. همه کارگرها را رسمی کنید، بیمه بازنشستگی به همه بدهید. اینها زندگی ما را تامین می‌کند. اینکه کدام سرمایه‌دار موفق شده کارگرش را بیشتر بچلاند و جنسش را ارزانتر به بازار بدهد چه ربطی به ما دارد؟

می‌خواهم بگویم وارد این دعوا شدن ته ندارد. خاصیت "خانه کارگر" و سایر نهاد های

می‌خواهم بگویم فرمول بسنن یا محدود کردن واردات کمکی به کارگر و زحمتکش جامعه نمی‌کند که هیچ، نرخ استثمارشان را بالا می‌برد، تعرض وسیعی را به معیشتشان سازمان میدهد، باعث می‌شود بخش زیادی از آن چیزی هم که به دست می‌آوردند به صورت سوبسید به سرمایه‌دار پرداخت کنند و مهمتر از همه این‌ها امکان هرگونه مبارزه از کارگر را میگیرد. کارگری که باز نگاهداشتن فلاان صنعت ورشکسته را در دستور خود گذاشته است، هیچ اهم متفاوتی در مقابل سرمایه‌دار ندارد. تا حرف بزنند سرمایه‌دار اعلام میکند که "صرف ندارد" و صنعت مربوطه را مینند. سرمایه‌اش را جای دیگری بکار می‌اندازد. میخواهد دبی باشد یا چین یا جای دیگری در ایران.

گفتم باید از خودمان به پرسیم که فرض کنید واردات شکر و برنج و پارچه و غیره را محدود کردند. قیمت همه این‌ها در عرض یک روز چندین برابر میشود. سرمایه‌داری داخلی بالاخره باید مثل سرمایه‌دار بازار جهانی سود ببرد. اگر نبرد سرمایه‌دار عزیز ملی و داخلی هم سرمایه‌اش را برمی‌دارد و سهام صنایع مشابه در چین و هند و غیره را میخرد و با اصلا پولش را در بانک میگذارد و در تقسیم سود آنجا شریک میشود. هر کس سرمایه‌داری داشته باشد همین کار را میکند. من و شما هم اگر صاحب سرمایه باشیم، سرمایه‌را جایی میگذاریم که سود بیشتری بدهد. این مکانیسم اخلاقی نیست و ربطی به حرص و ولع و پول دوستی این و آن ندارد. این مکانیسم سرمایه‌داری است. یا این کار را می‌کنید یا ورشکست میشوید.

آنچه سرمایه‌دار محترم داخلی میخواهد تضمین سود آوری سرمایه‌اش در مقیاس نرخ سود در جهان است. واردات را محدود میکند. در مرزها ژاندارم و امنیه و گمرک میگذارد تا من و شما به کالای ارزان دسترسی پیدا نکنیم، تا او سوش را ببرد.

طرف اگر بخواهد مرز را ببندد باید قیمت را انقدر بالا ببرد که سود آوری اش را تضمین کند. تضمین این صنایع به اصطلاح داخلی و ملی به این قیمت است که هزینه زندگی ما چندین برابر شود تا ایشان سودی معادل بازار جهانی ببرد. شعار "ایرانی جنس ایرانی بخر" همین را دارد حقیقه میکند. شعار تحریم "کالاهای بنجل خارجی" همین را به خورد طبقه کارگر میدهد. میخواهد شلوار و لباس امروزی را از تن کارگر در آورد و با تنبان و قبا سر کار بفرستد اش.

کلاهتان را قاضی کنید که آیا این مسیر منفعت طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه را منعکس میکند؟ این راه زندگی طبقه کارگر را بهتر میکند؟ من فکر نمی‌کنم.

اگر کارگری تجربه چهل- پنجاه سال مبارزه کارگری در اروپا را شاهد باشد میبیند که همه اینها فرمول بیکارسازی های وسیعتر بوده است. یک نمونه بزرگ آن که خیلی ها با آن آشنا هستند نمونه کارگران معدن زغال سنگ در انگلیس در دهه ۸۰ میلادی بود. مارگارت تاچر، بعنوان نماینده منفعت سرمایه‌اقدام به تعطیل و بسیج معادن زغال سنگ کرد. آن‌ها را خصوصی کرد و سوبسید (پارانه) آن‌ها را زد. آن‌ها هم معادن را بستند و با ورشکست شدند. به این دلیل ساده که گاز ارزانتر بود یا نفتی که در ایران یا دریای شمال توسط کارگران نفت استخراج میشد و یا برقی که در نیروگاه های هسته‌ای توسط بخش دیگری از طبقه کارگر تولید میشد ارزانتر از زغال سنگ در می‌آمد.

مبارزات بسیار فهرمانانه ی کارگران معادن زغال سنگ انگلیس در دفاع از این صنایع، مبارزاتی که بخش وسیعی از این طبقه با خانواده و هستی و نیستی شان دو سال بصورت بسیار رادیکال، ملیتات و انسانی و انقلابی صورت گرفت شکست خورد و حتی حمایت بخش های دیگر طبقه کارگر را کم جلب کرد. چه کسی خواستار برق و نفت گران تر می توانست باشد؟

همه حساب کردند و دیدند نفت وارد بشود یا گاز وارد بشود قیمت برق خانه شان نصف می شود. با این منطق جامعه پشت کارگران معادن زغال سنگ را نگرفت. انتخابات بعد از انتخابات دوباره به ناچار رأی داد.

می خواهم بگویم شما نمی توانید در چارچوب سرمایه داری به جنگ قوانین داده جامعه سرمایه داری بروید. مثل این است که بخواهید نفس بکشید ولی هوا نباشد.

بحث بر سر واردات ماشین پورشه، لامبورگینی و فراری نیست. بحث بر سر ابتدای ترین نیاز های امروزی کارگر و زحمتکش جامعه است که مشکل شان قیمت شکر، کفش، لباس، پارچه و احتیاجات روزمره است. این بخش از بورژوازی میخواهد سودش را بالا ببرد، بهترین فرمولش همین است. داوطلبانه خود طبقه کارگر را پشت بالا بردن قیمت ها و پائین آوردن دستمزدها و زدن همه دست آورد های طبقه بکشد.

کارگری که دنبال این سیاست می رود اشتباه بزرگی را مرتکب می شود چون با دست خودش، خود و خانواده اش را خانه خراب میکند، از جیب خودش و سفره خانواده اش سود لازم را برای سرمایه دار تأمین میکند. این دعوا بر سر این است که چه روشی سرمایه دار را پولدارتر می کند برود برخی از چین وارد کند یا خودش اینجا بکارد.

درست است، ممکن است در کوتاه مدت تعدادی را سر کار نگاه دارد، اما، هم خود آن ها و هم بقیه طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را به خاک سیاه مینشانند، صف طبقه کارگر را در هم میشکند، بخش بزرگی را در مقابل کارگران این صنایع علیه خود بسیج میکند. در اروپا شاهد این هستیم که چگونه در مقابل وضعیت مشابه توده وسیع کارگر و زحمتکش طرفدار باز کردن همه مرزها و لغو هر نوع حقوق گمرکی و غیره می شوند و به دنبال دست راستی ترین سیاست های بورژوازی می افتند. این واقعیت روزمره ای است که در آن بچه ات گرسنه تر می ماند چون ندارید بخرد.

**رادپو پرتو:** مسئله شاید به این سادگی نباشد. مثلا محبوب به جلوگیری از واردات بیرویه و به مسئله تعرفه ها و گمرک ها اشاره دارد، به اینکه دولت باید بخشی از قیمت ها را سوبسید کند. یک نمونه که اخیرا بود این که سبب دماوند که دولت یک سوم قیمت فروش آن را سوبسید کرد یعنی به قیمت هزار و صد تومان از کشاورزان خرید کرد و به قیمت هفتصد و پنجاه تومان در بازار فروخت. همزمان ورود سبب ارزان آمریکای جنوبی را ممنوع اعلام کرد. این شاید محاسبه اقتصادی اش به ضرر دولت باشد و به نوعی به ضرر مردم، ولی استدلالی که میکنند این است که بیست و هشت هزار خانوار در منطقه دماوند

جواب کارگر هفت تپه چیست؟ راهی بگذاریم که صنعت مقابل بسته شود، کارگزارانش بیکار شوند و شکر و سایر امیاج زنجی را گران تر وارد بازار کنیم؟ این سیاستی است که در مقابل جنس و لذا کارگر چینی و آمریکای لاتین توصیه میکنند.

جامعه ایران یک جامعه سرمایه داری است. بخش اعظم تولید در جامعه ایران در چهارچوب مناسبات سرمایه داری تولید می شود. می شود خرده بورژوا و بورژوا را در چپاول تقسیم ثروت جامعه شریک کرد. اما با کارگر نمی شود این کار را کرد. با کارگر نیشکر نمی شود مثل باغدار و زمین دار رفتار کرد. با کارگر ثوب آهن هم نمی شود این کار را کرد. آهن از چین وارد میکنند ارزان تر است. کارگر که صاحب مزرعه آهن نیست. تا مثل صاحب مزرعه سبب زمینی و سبب با او رفتار کرد.

**رادپو پرتو:** حقی با شما است. مسئله اساسی مسئله صنعت است. اما در رابطه با جناح های جمهوری اسلامی اجازه بدهید به ژورنالیسم متخصصان اقتصادی برسیم. استدلال هایی را مطرح میکنند که در فرهنگ عمومی جامعه جای پا باز کرده است. بیشترین صحبت آنها این است که صنایع ملی ما، صنایع داخلی ما، و استقلال و رشد صنایع ما بر باد رفته است. یکی از اسباب مزاح جامعه این است که دیگر سنگ قبر وسایل سینه زنی و زنجیر زنی و علم و کتل هم از چین وارد میکنند. هند و چین به جای خود، تازگی ها از ترکمنستان سه میلیارد دلار واردات داشتیم. یک جای دیگر گفته می شود که صنایع دستی وارداتی چینی ابتکار عمل را از پنجه های طلائی هنرمندان ایرانی ربوده است. آینده ایران و همه اینها همگی بر باد رفته است. با واردات بی رویه چوب حراج به همه اینها زده اند. شما در این باره چگونه فکر میکنید؟

**کوروش مدرسی:** بیشتر توضیح دادم. اینها دل سوزاندن به حال بورژوا و خرده بورژوا است. حالا استفاده از سنگ قبر و وسائل سینه زنی و قه زنی ساخت چین یا ترکمنستان چه ایرادی دارند؟ مرده ها ناراحت می شوند یا زنجیر ها خوب کار نمیکنند؟

بورژوازی که نمی تواند با تولید سرمایه داری در جای دیگری، خواه در چین و خواه در سایر مناطق ایران رقابت کند، همین استدلالات را می آورد. مگر ته استدلال ناسیونالیست های کرد و ترک و غیره چیست؟ صنایع سایر مناطق ایران صنعت محلی را نابود میکند. با این استدلال کارگر کرد و ترک و بلوچ و عرب را در کنار سرمایه دار خودی و علیه کارگر مقابل قرار میدهند.

هنرمندی که در اصفهان خیلی خوب کاشی کاری بلد است یا منبت کاری و غیره را خوب بلد است تولید کننده منفرد و عقب از تاریخ است. این چه ربطی به کارگر ذوب آهن و نفت و نیشکر و ماشین سازی دارد که با هم دستجمعی تولیدی را میکنند که در آن هنری جز هنر کارگر بودن نهفته نیست؟ گفتم، در کردستان می گویند تقصیر فارسیها است که وضعیت ما اینطوری است خودمختاری به ما بدهید تا بهشت شود. کارگر کرد را در کنار بورژوازی کرد به جنگ کارگر فارس و ترک میکشاندند. این پایه نفوذ ناسیونالیسم کرد است. همانطور که بحث

توانستند یک زندگی پیدا بکنند. آیا این از نظر انسانی برای اینکه آنها، حتی اگر یک سال هم، به فقر نریفتند مفید نیست؟

**کوروش مدرسی:** نه، مفید نیست. به این دلیل که می‌شود زندگی آن انسان‌ها را با بیمه بیکاری مکنفی هم تأمین کرد. بعلاوه منبع درآمد دولت از کجا است که این سبب را سوسپند میکند؟ در ایران اساساً از مالیات غیر مستقیم است. در نتیجه این هزینه را دولت یا از جیب ما منزند و یا از خدماتی که ناچار شده است به جامعه و بخصوص به طبقه کارگر بدهد بزند. مثل بهداشت، آموزش و پرورش، بازنشستگی، بیمه های اجتماعی و غیره.

بعلاوه موقعیت باعدار (که به دلیل مالکیت او بورژوا یا خرده بورژوا است) از موقعیت طبقه کارگر متفاوت است. سیاست دولت در قبال باغ داران این است که سرمایه کم سود ده را از سفره کارگر سوسپند کند.

این سیاست را اگر به کار و زندگی طبقه کارگر تسری بدهید به نتایج روشن تری میرسید. دولت دارد در مورد باغ دارد ها سرمایه دار خرد و متوسط را مورد حمایت قرار میدهد. سبب را به قیمت گران تر میخرد تا سود او تأمین شود. در کارخانه این به این معنی است که دولت سرمایه داران را سوسپند کند تا سود ببرند. قرار نیست که دستمزد کارگر را به پردازد.

سوسپند سرمایه داران به معنی حمایت از سرمایه داران از برداشتی کلی طبقه کارگر از ثروت جامعه است. برداشت طبقه کارگر از ثروت جامعه تنها دستمزد نیست. کل خدمات اجتماعی، بیمه ها، آموزش و پرورش، شهرداری، کوچه و خیابان و راه، آب و فاضلاب و غیره هم هست. دولت این‌ها را میزند تا از سود سرمایه دار حمایت کند و راضی اش کند که سرمایه اش را در این کار خاص نگاه دارد.

این فرمول برای کارگر درست در نمی آید. کارگر صاحب وسیله تولید نیست. رابطه بورژوا (چه خرد و چه کلان) با جامعه با رابطه کارگر با جامعه، اقتصاد و با تولید سرمایه داری متفاوت است. حتما خیلی خوب است که آدم‌ها از فقر نجات یابند، ولی راهش این نیست که برویم بگوئیم دولت شما بیا از سفره ما و خانواده ما به این صاحب کارخانه سوسپند بده که ماشین اش را بتواند با سود لازم بفروشد. تا نتنها دستمزد من بالا نرود بلکه سرمایه دار منی هم بر ما بگذارد که کارخانه را باز نگاه داشته است. انگار که ما مسبب این وضع هستیم.

برعکس تصویری که همه فکر میکنند پول نفت است که دولت خرج میکند، بخش اعظم درآمد دولت از مالیات غیر مستقیم است که بر مایحتاج زندگی مینهد و از توده وسیع مردم عادی ایران میگیرد. خوب برویم بجای اینکه این درآمد را صرف بیمه بیکاری و بازنشستگی و هزار درد طبقه کارگر و مردم زحمتکش کنیم به جیب سرمایه دار ببریم که آنقدر سود ببرد که راضی بشود ما را استثمار کند؟

میدانم که این ظاهراً منطق بدیهی تولید سرمایه داری است ولی طبقه کارگر چرا باید به آن تسلیم شود؟ این تاکتیک جریانات بورژوائی است که منفعت این با آن بخش بورژوائی را به نام منفعت جامعه و طبقه کارگر قالب کند.

اما از این‌ها گذشته در این میان تقصیر کارگر کشاورزی در چین و آمریکای جنوبی که سبب،

یا دیگر محصولات، را تولید میکند چیست؟ چرا باید طبقه کارگر ایران باید در کنار سرمایه دار ایرانی علیه این بخش از طبقه خود به ایستد؟ مگر الفبای آگاهی طبقه کارگر نمیگوید که طبقه ما جهانی است؟ مگر هر سال اول ماه مه این اتحاد جهانی را جشن نمیگیریم؟ چرا باغدار و زمین دار و سرمایه دار ایرانی متحد طبقه کارگر از آب در می آید و زندگی و معیشت کارگر چین و آمریکای جنوبی مورد هجوم، تنوری اقتصادی و "منطق" جریانات بورژوا بکنار، آیا فقط با همین یک قلم "ایراد" هر کارگر آگاه نباید شک کند که این سیاست بورژوائی است و در خدمت طبقه سرمایه دار؟ و سیاست کارگری باید چیز دیگری باشد؟

**رابیو پرتو:** تا آنجائی که به جناح در قدرت مربوط می شود پوپولیسیم / احمدی نژاد را داریم که با استدلالات آتشین علیه سرمایه داری است. در مورد واردات، استدلال / احمدی نژاد ساده است: "هرچه جلوی این واردات را بگیریم باعث می شود که قاچاق این کالاها از خارج کشور بیشتر شود و نمی توانیم جلوی آن را بگیریم. هر اندازه که این کار را بکنیم سودجویان داخلی کیسه شان را گشایتر میکنند نفع مردم زحمتکش در این است که ما بتوانیم خوصمان را در سطح بازار جهانی منطبق کنیم". فکر می کنید پوپولیسیم / احمدی نژاد استدلال برنده تری در مورد این جامعه دارد؟

**کوروش مدرسی:** احمدی نژاد فرمولبندی های پوپولیستی زیاد میدهد. اما مبنای پوپولیسیم او، مثل سایر انواع پوپولیسیم، این است که گویا در چارچوب همین رابطه اقتصادی موجود و بازار می شود معضلات و مشکلات و محنت های سرمایه داری را درمان کرد. اما این یک مورد پوپولیسیم احمدی نژاد و جناح او کاملاً لیبرالی و تاجرپستی است. محافظه کاران و لیبرال های غربی هم درست همین استدلال را میکنند. این استدلال مارگارت تاچر، ریگان و جرج بوش و سایر جریانات دست راستی بورژوائی است. میگویند باید بازارها را باز کرد تا کالا ارزان بشود، رقابت همه جا گیر شود و مردم مرفه شوند. با اقتادن دنبال همین استدلال است که بخشی از توده کارگر و زحمتکش در اروپا و سایر نقاط جهان به دست راستی هارای میدهند و با هم طبقه ای های خود را در جنگال بورژوائی رها میکنند.

بحث من این است که از هر طرف این جدال بروید، چه مرزها را ببندید و چه باز کنید، طبقه کارگر و مردم زحمتکش است که ضرر میکنند. راه طبقه کارگر در مقابل این معضل خارج از این دو آلترناتیو قرار دارد. راه مبارزه با فلاکت و بیکاری این یا آن طرف این استدلال را گرفتن نیست. آن را دور زدن و راه کارگری را در مقابل آن قرار دادن است. این دعوی راه حل های مختلف سرمایه داران است و از هر طرف آن بروید کارگر و زحمتکش جامعه بازنده است.

دنیای ما دنیای رقابت و مسابقه سرمایه دارها است. هر کس ارزان تر تولید کند آن یکی را از میدان بدر میکند. این نه تنها در چارچوب بازار جهانی بلکه در چارچوب بازار داخلی هم صادق است. فردا اگر در یک گوشه دیگر از ایران شکر را ارزانتر تولید کردند و نیشکر هفت تپه سود لازم را نداشتند و خواستند آن را ببندند، در قالب این راه حل های بورژوائی